جلسه 710

دوشنبه 15/12/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در کاشفیت عدم ردع از امضاء سیره عقلائیه بود. وجه اول این بود که گفته شد بر امام واجب هست ارشاد جاهل و نهی از منکر، واگر سیره عقلائیه برخلاف حکم شارع باشد ائمه علیهم السلام باید ردع کنند، و چون ردع نکرده اند کشف می کنیم که سیره عقلائیه را قبول داشته اند.

ما عرض کردیم که دلیلی بر وجوب ارشاد جاهل در مورد ائمه علیهم السلام ابتداءا نداریم. اگر سؤال بشود از امام، آنوقت هم باز روایت می گوید بر امام جواب دادن واجب نیست فضلا از اینکه سؤال نشود. امام شاید مصلحت نمی دانستند که حکم شرعی واقعی را بیان کنند. آنهایی که غافلند معذور هستند، آنهایی که ملتفت هستند خودشان به وظیفه شان عمل کنند. مثلا آن کسی که ملتفت هست به اینکه شاید خیار غبن که عقلاء قائلند مورد قبول شارع نباشد، اگر ملتفت بشود به این مطلب، طبق استصحاب باید بگوید که هنوز این ثمن ملک بایع است حتی بعد از فسخ من مغبون. استصحاب ملکیت دارد. به استصحاب ملکیت عمل کند. آن کسی هم که غافل است معذور است.

البته اینکه دین مندرس نشود این مسلم واجب است، در روایت صحیحه هم داشتیم که اگر خوف دروس ذکر محمد صلی الله علیه وآله باشد باید جهاد کرد. اما حفظ دین که موقوف نیست بر اینکه حکم واقعی در این مسأله برای همه روشن بشود. بله اصل دین باید محفوظ بماند مندرس نشود، اما مصلحت اگر اقتضاء کرد که امام حکم واقعی را در یک موردی مخفی نگه بدارد، ابی الله الا أن یعبد سرا، دین مبنایش بر حفظ اسرار بوده است، فعلا مصلحت نیست که اسرار دین کشف بشود. شرائط، شرائط تقیه نوعیه بوده ائمه علیهم السلام همه مطالب را نفرموده اند. خب این منافات با حفظ دین و منافات با غرض از بعثت انبیاء ندارد. عرض کردم ادلّ دلیل علی امکان الشیء وقوعه. ائمه علیهم السلام ما تاریخشان مشخص است. تا زمان امام باقر علیه السلام چند حدیث در احکام فقهی دین از ائمه اولین صادر شده است؟ والا چه معنا دارد تأخیر بیان از وقت حاجت و تأخیر مخصصها و مقیدهای منفصل که در روایات ما زیاد هم هست. حتما مصلحت داشته که این کار را کرده اند. لذا اگر همین روش را یک مرجع تقلیدی بخواهد اعمال کند شما نمی پذیرید، ولی ائمه علیهم السلام بخاطر وجود مصلحت در تأخیر بیان از وقت حاجت اینگونه عمل می کرده اند. و الا از نظر عرفی این کار پذیرفته شده نیست. بالاخره شما عام می گوئید مردم از این خطاب عام شما برداشت می کنند عموم حکم را و به خلاف واقع می افتند. در جائی که عام حکم ترخیصی است که روشن است که به خلاف واقع می افتند. حالا اگر عام الزامی بود می گفتیم از باب احتیاط مردم عمل می کنند، ولی اگر عموم ترخیصی بود ومخصص منفصل دالی بر حکم الزامی بود خب مردم به خلاف واقع می افتند. ومسلم در روایات ما کم له من نظیر که روایات زیادی داریم که به همین نحو بوده است.

وجه دوم برای کاشفیت عدم ردع از امضاء سیره عقلاء: وجه عقلی است به ملاک امتناع نقض غرض.

گفته می شود که ما غرض معصوم را فهمیده ایم چه پیامبر و چه امام که اداء رسالت الهیه است که به او وحی شده یا الهام شده است. تبلیغ دین و ترویج دین هدف انبیاء وائمه است. وقتی ما این را فهمیدیم آنوقت اگر یک جائی پیامبر یا امام سکوت کند معلوم می شود که قبول دارد این روش عقلاء را، والا نقض غرض بود. نقض غرض قبیح نیست محال است، انسان یک غرضی دارد وآن غرض را بخواهد نقض کند این اصلا محال است. جمع نمی شود که هم شما غرضتان این است که در عید نوروز مشهد بروید و هم بلیط مشهد را شما پس بدهید. خب این نقض غرض اصلا ممکن نیست.

اقول: این وجه دوم هم تمام نیست. اولا: این شد قضیه ضروریه به شرط محمول. اگر شارع، نبی اکرم یا امام معصوم غرض داشت در این مورد به خصوص که بیان کند حکم الله را بایّ وجه کان، بله ما حرفی نداریم. حالا که سکوت کرد کشف می کنیم پس حکم الله را با سکوت خودش بیان کرد. ولکن از کجا ما این را بفهمیم که شارع مقدس غرضش تبلیغ احکام است مطلقا؟ این را ما از کجا بفهمیم؟ اگر اینجور بود پس چرا ائمه اولین بسیاری از احکام را بیان نکردند؟ معلوم می شود که غرض تبلیغ دین بأی وجه کان نیست. مصلحت در تأخیر بیان بود، مصلحت در تدرج در بیان بود، وعلاوه بر آن شرائط استثنائی برای ائمه علیهم السلام که نوعا در حال تقیه به سر می بردند این هم مزید بر علت بود. اینطور نیست که ائمه علیهم السلام در مقام این باشند که تبلیغ کنند احکام را به ایّ وجه کان.

بله اساس دین باید حفظ بشود. این حرفی نیست، اما تبلیغ تک تک احکام بأی وجه کان کی گفته این مورد غرض پیامبر وائمه طاهرین علیهم السلام بوده است؟

ثانیا: در جائی که سیره عقلاء موافق احتیاط است که نقض نمی شود غرض شارع. حالا برفرض عقلاء از اعلم تقلید کنند به خیال اینکه تقلید اعلم واجب است ولکن تقلید اعلم مباح یا مستحب باشد، نقض غرض پیش نمی آید بلکه سوق الی الکمال است. ونوعا هم که با اعلام نشدن این احکام ترخیصیه انسان به حرج نمی افتد، مثل تقلید اعلم یا حلق لحیه.

وجه سوم: ظهور حالی است. گفته می شود که ظاهر حال زعیم وقائد وقتی می بیند امتش کاری می کنند سکوت می کند این است که کار آنها مخالف نظرش نیست. والا عادة سکوت نمی کند. ظاهر حال مولا این است که وقتی می بیند امتش بنائی دارند سیره ای دارند به مرآی ومنظر آن مولا واو هم سکوت می کند این است که او هم قبول دارد کار آنها را.

شما ببینید پدر وقتی می بیند پسرهایش یک کاری را انجام می دهند واو هم یک بار اعتراض نمی کند، این ظاهرش این است که با کار آنها مخالف نیست والا اعتراض می کرد. و گفته می شود که ظهور حالی از ظهورهایی است که حجت است.

اقول: این وجه هم تمام نیست. اولا: این ظهور حالی حجیتش اول الکلام است؟ اصلا ظهورات که حجت است ظهور کلام حجت است. آن هم اختلافی است که آیا ظهور کلام مطلقا حجت است، یا حجیتش در صورتی است که مفید وثوق واطمینان باشد. الان آقای زنجانی نظرشان این است که ظهور موقعی حجت است که مفید وثوق واطمینان باشد. والا اصلا این ظهور نخواهد بود، این ظن است. ظهور اصلا در ذاتش نهفته است ما یوجب الوثوق. یا حداقل حجیت ظهور را بگوئیم در جائی است که مفید وثوق و اطمینان باشد. بعضی اینجور می گویند. بعضی می گویند ظهوری حجت است که ظن به خلافش پیدا نشود مثل آقای وحید دام ظله.

حالا ما وارد این بحث نمی شویم که حجیت ظهور مطلقا واجب است یا شرائطی دارد، ولی این راجع به ظهور کلام است. اما ظهور حال چه کسی می گوید حجت است. ظاهر حال این آقا این است که نمازخوان نیست، آیا این حجت است؟ ظاهر حال یک آقای دیگر این است که نماز شبش ترک نمی شود، آیا این حجت است.

سؤال وجواب: کجا احتجاج می کنند؟ اتفاقا می گوید ظاهرش را نبین. ...بیع معاطاتی اصلا ظهور حال نیست، بلکه ظهور فعل است که قائم مقام قول است. مثل اینکه شخصی به شما بگوید شما فردا می آیی فلان جا، شما سرتان را بیاری پائین که یعنی بله. خب این فعلی است که جای قول نشسته مثل اشارة الاخرس. اینها را که ما بحث نمی کنیم. معلوم است فعلی که مقام قول می نشیند و مبرز حکایت از یک مطلبی هست او حجت است. بحث در ظهور حال است. ظاهر حال یک آقایی که با یک گروه خاصی رفت وآمد می کند این است که همفکر آنهاست، این ظهور حال که حجت نیست. ...تقریر هم یعنی سکوت، سکوت بخواهد از باب ظهور حال حجت بشود این دلیل ندارد. حالا یک تعبد شرعی در باب باکره رشیده شارع بکند که سکوت باکره رشیده هنگام تزویج أب او را مثلا این جای ابراز رضایت می نشیند این بحث دیگری است. او تعبد شرعی است. بحث در سیره عقلائیه است، که آیا ظهور حال حجت است؟ ما دلیلی بر این نداریم.

ثانیا: این ظهور حال در آن مواردی است که سیره عقلائیه در مسائل عام البلوی باشد که شب و روز مردم مبتلاء هستند به این عمل. مثل چانه زدن در خرید و فروش. چانه زدن در حال خرید وفروش این بناء عقلاء است که عام البلوی بوده است. شب و روز ائمه علیهم السلام می دیدند که مردم دارند چانه می زنند موقع خرید و فروش. این ظهور حال منعقد می شود. بلکه ما در اینجا می گوئیم که به حساب احتمالات اگر مقام تقیه نباشد یعنی من یتقی منه نداشته باشیم یقین پیدا می شود برای انسان که مولا موافق هست با این کار عقلاء. نیاز به ظهور حال هم نیست. اما در جائی که اصلا مسأله عام البلوی نیست، کما اینکه اکثر مواردی که در فقه و اصول استدلال می شود به سیره عقلاء، سیره عقلائیه ای است که عام البلوی در آن حد وسیع نیست. چرا؟ برای اینکه یک سیره های عقلائیه ای که عام البلوی است لایختلف فیه اثنان. کسی احتمال می دهد که چانه زدن در معاملات حرام باشد؟ نه هیچ کس احتمال نمی دهد. اما این مواردی که فقهاء اختلاف دارند وتسالم بر طبق آن نیست نوعا سیره های عقلائی که ادعا می شود سیره های عقلائی ای نیست که شب و روز به مرآی ومنظر معصوم بوده است. مثلا حجیت خبر ثقه. خیلی از موارد خبر ثقه مفید وثوق است. او که کسی در حجیتش بحث ندارد، سید مرتضی هم حجت می داند. خبر ثقه ای که مفید وثوق نباشد محل بحث است که آیا حجت است یا حجت نیست. خب چقدر مردم به مرآی ومنظر امام عمل می کردند به خبر ثقه ای که وثوق برایشان حاصل نشود و امام هم سکوت کرد وظاهر حالش این بود که موافق است با کار آنها. همچنین چیزی نیست.

وعجیب است آقایان ادعا می کنند سیره عقلائیه را بر ضمان حابس در حبس حر کسوب کما ادعی السید الامام فی کتاب البیع و السید السیستانی فی کتاب لاضرر، اگر این صحیح باشد، خب چقدر این بحث در آن زمان به مرآی ومنظر معصوم بوده است؟ چند تا حر کسوب را حبس کردند و قاضی تضمین کرد حابس را و امام دید و شنید و اعتراض نکرد تا ظاهر حال امام بشود پذیرش این سیره بر ضمان در حبس حر کسوب؟ اینجور سیره ها در فقه محل بحث است. و این سیره ها یک جوری است که فقیهی می گوید هست فقیهی می گوید نیست. یا خود فقیه واحد مثل آقای خوئی در کتاب البیع چه مصباح الفقاهة و چه محاضرات فی الفقه الجعفری می گوید سیره عقلائیه بر ضمان حبس حر کسوب هست. در کتاب اجاره می گوید قطعا سیره بر ضمان حبس حر کسوب نیست. اینجور سیره ها محل بحث است. خب این سیره ها آیا شب وروز جلو چشم امام رخ می داده و امام سکوت می کرده تا ظاهر حال درست بشود؟ اینطور نیست.

اصلا ما می گوئیم آن سیرهایی که شب وروز به مرآی ومنظر امام بوده و حساب احتمالات می گوید جای تقیه نیست آنجا اصلا به حساب احتمالات یقین پیدا می کنیم که امام راضی است. بحث ما در فقه واصول در سیره های عقلائیه ای است که واضح و بدیهی نیست نظری است، آنها محل بحث است، که خیلی موارد در فقه مورد اختلاف واقع می شود. مثل همین حجیت خبر ثقه. آقای خوئی می گوید خبر ثقه حجة عند العقلاء ولو کان هناک ظن بخلافه. مرحوم شیخ در رسائل می فرماید قدر متیقن از بناء عقلاء واجماع بر حجیت خبر ثقه در جائی است که افاد الوثوق. خود بزرگان با هم اختلاف دارند. یا در مورد ظهورات می بینید اختلاف دارند. آیا ظهور فقط راجع به من قصد افهامه حجت است یا مطلقا حجت است؟ آیا ظهور إذا حصل الظن بخلافه حجة أم لا. اینهاست که محل خلاف است. اینها هم اینطور نیست که سیره عام البلوی به مرآی ومنظر شارع باشد وشارع سکوت کند تا بعد بگوئیم ظهور حال در آن منعقد می شود.

ما برای اینکه این وجه ثالث را کاملتر کنیم نقض هایی را ذکر می کنیم برای آنهایی که خیلی اصرار دارند که بگویند سکوت امام ظهور داشت در قبول سیره عقلاء. و عجیب است آقای صدر می گوید و آقای خوئی هم در بعضی عباراتش دارد می گویند پیامبر در ابتداء شریعت که آمد همان چند روز اول که سکوت کرد این یعنی امضاء تمام سیره های عقلائیه الی ابد الآبدین. بعد هر جا بعدا ردع رخ می دهد می شود تخصیص آن ظهور امضاء.

آقا هنوز چند روز بیشتر از بعثت پیامبر نگذشته ببینید شرائط برای ردع از سیره عقلائیه فراهم شد و پیامبر ردع نکرد؟ مردم حدیث العهد به اسلام بودند، برای آنها رها شدن از بت پرستی آنقدر سخت بود که فعلا باید به همان مطلب می پرداختند، نماز تشریع نشده بود، زکات تشریع نشده بود، بعد بیائیم بگوئیم پیامبر سکوت کرد از سیره های عقلائیه وردع نکرد این معلوم می شود امضاء شده است؟ ما راجع به ائمه خودمان سکوت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام چه جوری می شود، خیلی از احکام را بیان نکردند. سیره های عقلائیه ای که امام صادق علیه السلام از آنها ردع کرده پس چرا ائمه قبلی ردع نکردند؟ مثلا یکی از سیره هایی که ردع شده خیار تأخیر ثمن است. همه قبول دارند در این فرع که مشتری چیزی را می خرد تحویل نمی گیرد و پولش را هم تحویل نمی دهد، این مشتری تا سه روز اگر رفت و پول را آورد، بیع لازم است. سه روز گذشت پول را نیاورد آنوقت بایع حق فسخ دارد. روایت هم داریم صحیحه علی بن یقطین از امام کاظم علیه السلام سؤال می کند: الرجچل یبیع البیع و لایقبضه صاحبه ولایقبض الثمن، قال فإن الاجل بینهما ثلاثة ایام فإن قبض بیعه والا فلا بیع بینهما. خب این خلاف سیره عقلائیه است. مشهور که وحشتناک از این روایت استفاده کرده اند، گفته اند اصلا خیار تأخیر ثمن باطل است الا در این مورد نص. یعنی بیع نسیه خیار تأخیر ثمن ندارد. جنس فروختی چک ده روزه گرفته ای چکت پاس نمی شود نمی توانی معامله را فسخ کنی، برو دادگاه بلکه بتوانی چکت را نقد کنی. چرا؟ برای اینکه روایت در یک مورد خاصی گفت بایع یا مشتری خیار تأخیر ثمن یا مثمن دارند. مورد خاص است، بیع نقد است. بیع نسیه مورد روایت نیست. ولذا بیع نسیه اصلا خیار تأخیر ثمن ندارد. مشهور این را می گویند. حالا کسانی که مثل آقای خوئی می گویند ما در بیع نسیه هم اگر ثمن تأخیر افتاد قائل به خیار هستیم، حداقل این است که این روایت را در مورد خودش که گفت قبل از گذشت سه روز در بیع حالّ بایع حق فسخ ندارد باید سه روز صبر کند این را قبول دارند که رادع از سیره عقلاء است. این را که نمی توانیم منکر بشویم. خب روایت می گوید تا سه روز بایع باید صبر کند در این مورد روایت که مبیع نگه داشته ثمن را تحویل نگرفته منتظر مشتری است. مشتری طلا خریده گفت می روم الان پولش را می آورم، رفت و نیامد، خب کدام طلا فروش می گوید تا سه روز صبر می کنم، اگر سه روز گذشت و نیامد آنوقت فسخ می کنم؟ خب این سیره عقلائیه را این طلافروشها بهتر از ما بلد هستند. برفرض اعتماد کند به آن طرف وبگوید فروختم به او برو پولت را بیاور، اگر یکی دو ساعت گذشت ونیامد همان جنسها را به کس دیگری می فروشد، اصلا بیع را فسخ می کند. اما روایت می گوید باید سه روز صبر کنی. خلاف ارتکز عقلاء است. خب این ردع از بناء عقلاء را چرا امام کاظم علیه السلام فرمود قبلا کسی نفرموده بود؟ یا اگر بگوئید شاید فرموده به ما نرسیده. این دیگر خیلی کار خراب تر می شود. پس همه جا می گوئیم شاید ردع کرده به ما نرسیده است. مسأله هم عام البلوی شبانه روزی مردم نیست که بگوئیم اگر ردع می کرد مورد اهتمام مردم بود به همدیگر می گفتند. نه، یک مسأله ای است که برای بعضی ها رخ می دهد. اگر می گوئید شاید امام ردع کرد به منرسید خب همه جا این اشکال پیش می آید.

یک مورد دیگر هم عرض کنم: تلف مبیع قبل قبضه روایت داریم که موجب انفساخ بیع است. روایت می گوید شما رفتی جنسی خریدی. آمدی گفتی من ده دست از این کت و شلوار می خرم، پولش را هم دادی. گفتی فقط خواهشا باشد پیش شما، من امشب می خواهم بروم جایی مهمانی فردا صبح می آیم تحویل می گیرم. صبح آمدی دیدی دیشب دزد ریخته این مغازه ها را خالی کرده ورفته. از نظر عقلائی آیا عقلائی است که بروی آن بایع را ببینی وبگوئی پول کت و شلوار مرا بده؟ بایع می گوید من نگه داشته بودم خب می خواستی ببری، بد کردم گفتی پیشت بماند قبول کردم؟ اما روایت عقبة بن خالد خلاف این را می گوید و فقهاء هم به آن عمل کرده اند: اشتری متاعا من جرل و اوجبه غیر أنه ترک المتاع عنده ولم یقبضه قال آتیک غدا انشاءالله، فسرق المتاع، من مال من یکون؟ قال من صاحب المتاع. از مال بایع. خب این مخالف سیره عقلاء است.

خب این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است، قبلش هم نقل نشده بوده. چه جور می شود آقایانی که می گویند ظاهر حال امضاء است آیا اینها را استثناء می دانند از آن ظهور حال؟ وجهی ندارد اینها را استثناء بدانیم. موردی پیش آمده سؤال کردند امام جواب داد، قبلا سؤال نمی کردند امام جواب نمی داد.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.